

تجربه زنانه از جنگ

غلامرضا جمشیدی‌ها*، نفیسه حمیدی**

چکیده: هدف مقاله حاضر، بررسی زاویه‌ای از جنگ تحمیلی هشت‌ساله بین دو کشور ایران و عراق است که تاکنون کمتر بدان پرداخته شده است. در اینجا از زاویه تجارب زنانی جنگ را می‌بینیم که با جنگ مواجه شده، در اثر جنگ خانه و کاشانه خود را از دست داده‌اند، به کارهایی نظیر پرستاری و امدادگری، خبرنگاری، کمک‌های پشت جبهه و ... پرداخته؛ یا حتی در مواردی سلاح به دست گرفته و با دشمن جنگیده‌اند. تجربیات این زنان ذیل شش مفهوم دسته‌بندی شده است که عبارتند از: تجربه ازجاکندگی، انفجار در ساختار خانواده، تغییر در خویشتن زنانه، تجربه بدن زنانه، تعلیق و تجربه، بازجای‌گیری در زندگی روزمره. این کار با کمک بررسی و تحلیل حدود هجده خاطره از این زنان انجام شده و بر آن است که تجربه زنانه از جنگ، تجربه‌ای ویژه و در خور تأمل بوده و دربردارنده ابعاد تازه‌ای از این پدیده اجتماعی است که کمتر مورد بازبینی واقع شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ زنانه، تجربه زنانه، جنگ، ازجاکندگی، انفجار در ساختار خانواده، تغییر در خویشتن زنانه، بدن زنانه، تعلیق، بازجای‌گیری.

مقدمه

از میان پدیده‌های اجتماعی برخی دارای تأثیر بادوام‌تر و طولانی‌تری بر حیات اجتماعی یک جامعه و ذهنیت مردمان آن هستند و بعضی نیز به دلایل مختلف در زمانی کوتاه‌تر فراموش شده و جای خود را به تجاربی دیگر می‌دهند. شاید جنگ‌ها، به لحاظ گستره تأثیراتی که بر زندگی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی مردمان دارند و نیز حجم انبوهی از تغییرات اجتماعی که به دنبال می‌آورند، جزء پردوام‌ترین پدیده‌ها باشند و خاطرات استواری را در ذهن کسانی باقی‌نهند که آنها را تجربه می‌کنند.

gjamschidi@ut.ac.ir

* عضو هیئت علمی و دانشیار دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی نظری- فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و عضو پژوهشکده خانواده دانشگاه شهید بهشتی
nh_hamidi@yahoo.com

اگرچه شاید در اهمیت جنگ بر تاریخ و حیات اجتماعی یک جامعه کمتر جای تردید باشد، اما گروه‌ها و اقشار اجتماعی مختلف و همچنین شهرها و مکان‌های گوناگون (به نسبت دوری و نزدیکی به میدان جنگ) به میزان‌های متفاوتی از این پدیده تأثیر می‌پذیرند و هریک با توجه به موقعیت خود با سطح ویژه‌ای از جنگ مواجه می‌شوند. در اینجا منظور نفی واقعیت تاریخی و اجتماعی نیست، بلکه این واقعیت دارای سطوح و ابعاد مختلفی فرض می‌شود که موجب می‌شود هریک از افرادی که آن را تجربه می‌کنند، روایت خاصی از آن ارائه دهند.

طرح مسأله

در این مقاله، هدف ما پرداختن به روایتی از جنگ است که تجربه زنانه را شکل داده و آن را بازگو می‌کند. به همین دلیل به سراغ خاطرات زنانی رفته‌ایم که به‌نوعی در جنگ شرکت داشته یا از دور آن را لمس کرده‌اند. تبیین این تجربه‌ها مدنظر ما نیست و صرفاً قصد توصیف جنگ در تجربه زندگی روزمره زنان را دنبال می‌کنیم.

بخش مهمی از این روایت‌ها مربوط به زنانی است که به نحوی با جنگ مواجه شده و آن را تجربه کرده‌اند. تصور اولیه ما از حضور زنان در جنگ، به حضور مردان خانواده آنان و صدمه دیدن زنان از شهادت، مجروح شدن یا به اسارت درآمدن این مردان بازمی‌گردد. گرچه این تجربه، بخش مهمی از تجارب زنانه از جنگ را تشکیل می‌دهد، اما همه آن نیست. گروه‌های مختلفی از زنان به طرق گوناگونی در صحنه جنگ حاضر شده و آن را از نزدیک لمس کرده‌اند. نقش‌های مختلف پرستار، امدادگر، خبرنگار، مسئول تدارکات، راننده رزمندگان، مسئول کفن و دفن و پاسبان قبرهای شهدا از نقش‌های دیگری است که در کنار نقش همسری و مادری و فرزندری رزمندگان قرار دارد و تاکنون کمتر بدان پرداخته شده است.

نکته مهم این است که علی‌رغم تفاوت‌هایی که در تجارب زنان مختلف (از شهرهای مختلف ایران، قومیت‌های گوناگون و طبقات و سطوح متفاوت تحصیلات) وجود دارد، عناصری در این تجربه‌ها مشترک است که موجب می‌شود بتوانیم از پدیده‌ای تحت عنوان تجربه زنانه از جنگ یاد کنیم. این تجربه زنانه، دارای عناصر منحصر به فردی است که کمتر در مقالات و تحقیقات بدان پرداخته شده و البته دارای ویژگی‌هایی است که می‌تواند روشن‌کننده ابعادی از جنگ باشد که در تجارب مردان غایب است.

چارچوب نظری

تاریخ زنانه کلمه‌ای نوظهور است که ریشه در واژه‌سازی‌های جدید دارد. این واژه برای ارجاع به تاریخ (که تاریخ مردان دانسته می‌شود)، به کار رفته و دربردارنده تأکیدی بر نقش زنان یا بیان تاریخ از نقطه‌نظر زنان است. در واقع پس از گذشت قرن‌ها از تاریخ غرب (که همان روایت‌های مردان بزرگ است)، مورخان توجه خود را معطوف به بازنمایی تاریخی زنان کردند. فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد، رابین مورگان^۱ را اولین کسی می‌داند که در سال ۱۹۷۰ برای اولین بار در کتاب «قدرت خواهی»^۲ این واژه را به کار برده است. در سال ۱۹۷۶، کیسی میلر^۳ و کیت سویفت^۴ نیز در کتاب خود با نام «واژگان و زنان»^۵ نوشتند:

هدف زنان از استفاده از واژه تاریخ زنانه، تأکید بر این نکته است که زندگی و مرگ و مشارکت زنان در زندگی روزمره بشر در تاریخ‌های استاندارد مغفول مانده یا بی‌ارزش تلقی شده است.

در طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم میلادی، مطالعه تاریخ به مثابه اقدامی روشنفکرانه و مردم‌محور در نظر گرفته شد و واژه تاریخ زنانه به عنوان ابزاری جهت جبران این نوع مطالعه تلقی شد ... (به نقل از دایرةالمعارف اینترنتی ویکی‌پدیا). در این روند، اولین گام به چالش کشیدن تعمیم سوژه مذکر آنگلو ساکسون به کل تاریخ بود. همان طوری که چون اسکات^۶ در کتاب «جنسیت و سیاست‌های تاریخ»^۷ می‌گوید دانش تازه رخ نموده در باب زنان، سنت نقش محوری مردان در روایت‌های تاریخی را زیر سؤال برد. اما تاریخ بیش از آن که موضوع گردآوری اطلاعات باشد، نتیجه نوعی روش‌شناسی است. در فقدان سنت جا افتاده‌ای از تاریخ‌نگاری، سوژه زنانه گاهی در پیوند با سنن مطالعه تاریخی دیگر و گاهی نیز به‌صورتی جدا افتاده مطالعه می‌شد. این مسأله موجب رشد روش‌شناسی‌های تاریخی متفاوتی شد که جان اسکات به سه شاخه روش‌شناختی آن اشاره می‌کند: اول؛ روشی تاریخی که بر برابری ذاتی سوژه‌های

1 . Robin Morgan

۲. عبارت قدرت خواهی را با تساهل برای ترجمه Sisterhood is Powerful که نام دقیق کتاب است، به کار برده‌ایم.

3 . Casey Miller

4 . Kate Swift

5 . Words & Women

6 . Wikipedia

7 . Joan Scott

8 . Gender and the Politics of History

تاریخی، اعم از زن و مرد تأکید دارد. دوم؛ روش‌شناسی که مفاهیم بنیادین پیشرفت و ارتجاع را مورد چالش قرار می‌دهد و سوم؛ روشی که به ارائه روایتی جدید، دوره‌بندی‌هایی متفاوت و عللی ناهمسان با تاریخ مذکر می‌پردازد و هدف خود را کشف آگاهی زنانه و رفتارهای عادی و فوق‌العاده زندگی زنانه می‌داند.

حال برای رفع این نقطه ضعف در تاریخ نگاری چه باید کرد؟ بدیهی است که اولین راه‌حلی که به ذهن می‌رسد رفتن به سراغ زنان، یعنی کسانی است که با تجربه زندگی روزمره زندگی می‌کنند، آن‌هم در همان حالی که به گفته باختین^۱ مانند گدازه رخداد حرارت دارد و هنوز گذر زمان آبی بر آتش آن نیفشانده است.^۲ اما چگونه می‌توان از تجربه زنانه سخن گفت یا درباره آن نوشت؟ به نظر کریستینا کروسبی^۳، زنانی مانند الین شوالتر^۴، ساندرای گیلبرت^۵ و سوزان گوبار^۶؛ در درجه اول همگی بر این نکته تأکید دارند که زنان مرد نیستند و لذا برای دیدن زنان در تاریخ لازم است که قادر به تشخیص تجربه بنیادینی باشیم که همه زنان را به لحاظ این که برای تاریخ «دیگری» بوده‌اند، متحد می‌کند... چنین خوانشی دیگر تاریخ را به مثابه حقیقتی ساخته مردان در نظر نمی‌گیرد و آن را تنها با کارهای مردان تعریف نمی‌کند... چنین ایده‌ای است که زنان را بسان مقوله واحدی مفهوم‌سازی می‌کند که در کار تاریخی مانند حلقه‌ای مرتبط دیده می‌شوند و تضمین می‌کند که زنان در هر جا و هر فرهنگی مشابه هستند. درعین حال کروسبی به نقد دیدگاه‌های آدره لرد^۷ می‌پردازد که تفاوت‌های میان زنان را نادیده می‌گیرد و آنها را بی‌اهمیت تلقی می‌کند. به نظر کروسبی، وحدت زنانه تنها از طریق درک و قبول تفاوت‌های نژادی، طبقاتی، سنی و همه تفاوت‌های دیگری که زنان را تقسیم می‌کنند، حاصل می‌شود. دیان الم^۸ بحث‌های کروسبی را چنین جمع‌بندی می‌کند که تاریخ زنانه، تاریخی واحد نیست؛ ادعای تاریخ واحد، مستلزم انکار ناقص بودن همه روایت‌های تاریخی است (۱۹۹۴: ۳۷-۳۵).

1. Bakhtin

۲. علت پرداختن باختین بدین شکل، به مفهوم جهان زندگی، علاقه‌ای است که او در فهم تجربه انسانی از زندگی به خرج می‌دهد. تجربه‌ای که از درون ویژگی محض زندگی خاص احساس می‌شود و این همان چیزی است که باختین نامش را «گدازه رخدادها» می‌گذارد. گدازه رخدادها، رخدادهای روزمره زندگی هستند، همان‌گونه که رخ داده‌اند و پیش از آن که به سردی گراییده و یا در قالب تئوری‌ها و شرح‌هایی، سخت و منجمد شده باشد (گاردینر، ۱۳۸۱: ۳۷).

3 . Christina Crosby

4 . Elaine Showalter

5 . Sandra Gilbert

6 . Susan Gubar

7 . Audre Lorde

8 . Diane Elam

بل هوکس^۱ (۱۹۹۰) و پاتریشیا هیل کالینز^۲ (۱۹۹۰) نیز این گفته‌ها را تکرار می‌کنند. به نظر آنان هویت هویت زنانه نمی‌تواند تماماً تغییر کند. بلکه تفاوت‌ها در چنین هویتی به نحوی مستقل در نظر گرفته می‌شوند که می‌تواند دانشی را تولید کند که به قبول «وجود و امکان یکپارچگی با دانش‌هایی از نقطه‌نظرات دیگر بپردازد» (اولری، ۱۹۹۷: ۶۳ به نقل از اولسون، ۲۰۰۰). نتیجه این بحث این است که علی‌رغم اذعان داشتن به وجود تفاوت‌های قابل توجه در اندیشه زنانه، می‌توانیم از «نمونه آرمانی»^۳ تحت عنوان «تجربه زنانه» سخن بگوییم که اگرچه بر روی طیفی قرار می‌گیرد، اما دارای شباهت‌ها و انسجام‌هایی منطقی است که موجب می‌شود آن را ذیل یک عنوان کلی بگنجانیم. با توجه به قبول اصول کلی فوق؛ یعنی از سویی قبول مفهومی تحت عنوان تجربه زنانه و از سویی دیگر پذیرش تفاوت‌های منطقی موجود در آن، اکنون وقت آن رسیده است که از چگونگی نوشتن از تجربه زنانه و ثبت تاریخ زنانه توسط آن سخن بگوییم.

یکی از نویسندگانی که درباره نوشتار زنانه مطالبی را به رشته تحریر درآورده، هلن سیو^۴ است. در دهه ۱۹۷۰، سیو آغاز به نوشتن درباره رابطه جنسیت و زبان کرد. دیدگاه فراساختارگرایی وی، او را بر این باور داشت که جنسیت مستقیماً بر نحوه ارتباط و مشارکت افراد در جامعه تأثیر می‌نهد (به نقل از دائرة المعارف اینترنتی ویکی‌پدیا). به نظر سیو، در زمانه حاضر، تعریف عملکرد نوشتار زنانه دچار نوعی عدم امکان است، ناممکنی‌ای که تا ابد ادامه خواهد داشت، نوشتار زنانه را نمی‌توان نظریه‌بندی، محصور یا نشانه‌گذاری کرد و البته این بدان معنا نیست که چنین نوشتاری وجود ندارد (سیو، ۱۹۷۵ به نقل از بلیت و سلرز، ۲۰۰۴: ۱۸). این جمله که بسیار نقل قول شده، علی‌رغم سادگی فریبنده آن، در قلب اندیشه سیو قرار دارد. راه‌های زیادی برای قرائت آثار سیو وجود دارد، اما احتمالاً معنادارترین واژه برای سیو، همان واژه «عملکرد» است. کسی نمی‌تواند بگوید که نوشتار زنانه چه چیزی است، بلکه صرفاً می‌توان دید که این نوشتار در ادبیات به چه صورتی درمی‌آید، باید نسبت به این نوشتار رویکردی تجربی داشت (همان: ۱۸).

لوسی ایریگاری^۵، نظریه‌پرداز دیگری است که بیان می‌کند زنان می‌توانند ذات زیستی یگانه و کنترل بر خویش را با ابداع و به کارگیری زبانی زنانه از طریق نوشتن متون زنانه بازپس گیرند. از کارهای لوسی

1 . Bell Hooks

2 . Patricia Hill Collins

3 . Ideal Type

4 . Helene Cixous

5 . Luce Irigaray

ایرینگری، یعنی همان کسی که فضای پیشانمادین یا تجارب زنانه غیرقابل درک برای مردان را نظریه پردازی کرد، روشی روانکاوانه و فلسفی در درک تفاوت‌های زنان به وجود آمد. ایرینگری راه واسازی فلسفه غربی را دنبال می‌کرد. این فلسفه‌ای است که از منظر قرائت ایرینگری، نظم مردانه و ادعاهای آن مبنی بر اصالت شخص و عاملیت یگانه را دنبال می‌کند. بدین معنا است که گفته می‌شود فلسفه غربی نرینه‌محور است. ایرینگری، زنانگی را به عنوان طرد برساختی فلسفه مورد بررسی قرار داد. یعنی در این فلسفه زن جوهری به ذات خود نیست، بلکه چیزی است که طرد شده است و زنانگی به عنوان چیزی غیرقابل اندیشیدن و غیرقابل بازنمایی شدن درک می‌شود (مگر آن که وجودی منفی در گفتمان نرینه‌محور باشد). در تلاش برای قرائت متون فلسفی به دلیل غایبان این متون، ایرینگری با این مشکل مواجه شد که در تلاش برای نقادی فلسفه به دلیل مواردی که به طرد آن می‌پردازد، دقیقاً از همان زبان فلسفه استفاده می‌کند. استراتژی او تقلید کردن گفتمان فلسفه، یعنی استناد بدان و صحبت با زبان آن، ولی به شیوه‌ای بود که قابلیت فلسفه در مطرح کردن ادعاهایش را زیر سؤال ببرد. سخن زنانه، تنها بدین سبب از نرینه‌محوری تقلید می‌کند که آنچه را این گفتمان مخفی کرده، افشا کند (ایرینگری، ۱۹۸۵ ب به نقل از بارکر، ۲۰۰۳).

سومین نظریه پرداز، فریگا هاگ^۱، است. این مسأله که هاگ، تحت تأثیر اندیشه فوکویی است، موجب می‌شود که وی از تأکید بر متون نوشتاری برای واسازی باستان‌شناسی‌های اعمال اجتماعی ستم‌گرانه نسبت به زنان استفاده کند. وی با استفاده از دیدگاه فوکویی، چنین استدلال می‌کند که اگر گروهی از زنان به واسازی هویت خود از طریق حافظه و نوشتار اقدام کنند، آزادی آنان ممکن خواهد بود. به گمان وی نیز نوشتن متون زنانه، می‌تواند راهی برای رها شدن از گفتمان‌های غالب مردانه باشد. بنابراین در اینجا هم شاه کلید نجات؛ متون نوشتاری، ایمازهای ذهنی و آگاهی زنانه هستند (کاستلنو^۲ و گاتری^۳، ۱۹۹۸).

مسأله مردانگی تاریخ، مسأله‌ای است که در مورد تاریخ کشور ما نیز مصداق دارد. در واقع باید بدین مسأله اذعان کنیم که تاریخ بیشتر درباره مردان نوشته شده و تجارب زنانه را چون اموری غیرقابل اعتنا به دست فراموشی سپرده است. تاریخ ما به شهادت خودش در طول قرن‌ها... تاریخی مذکر بوده است؛ یعنی تاریخی بوده است که همیشه مرد، ماجراهای مردانه، زور و ستم‌ها و عدل و عطوفت‌های مردانه، نیکی‌ها و

1. Frigga Haug

2. Castelnuovo

3. Guthrie

بدی‌ها، محبت‌ها و پلشتی‌های مردانه بر آن حاکم بوده‌اند. زن در آن نقشی نداشته است و به همین دلیل از عوامل مؤنث در این تاریخ‌چندان خبری نیست ... و حقیقت این است که زن ایرانی در گذشته عملاً وجود خارجی نداشته است و اگر وجود خارجی داشته، بی‌شبهت به تصاویر روی پوشیده در شمایل دوره‌گردها نبوده است. نقابی^۱ ... در طول تاریخ ایران صورت این زن را پنهان کرده است ... نبودن زن در صحنه اجتماع، روابط اجتماعی را ناقص جلوه می‌دهد و از خلال روابط ناقص نمی‌توان به جهان‌بینی کامل اجتماعی دست یافت (براهنی، بی‌تا: ۱۷-۱۴).

بنابراین به نظر می‌رسد که ما نیز با نگارش تاریخ زنانه موافق و بدان نیازمندیم. اما از میان سه رویکرد رایج در زمینه نگارش این تاریخ به رویکرد سوم تمسک می‌جوئیم. یعنی تجربیات تاریخی زنانه را به نحوی منحصر به فرد تلقی کرده و بدون این که در صدد مقایسه آنها با تجربیات مردان برآییم، تنها قصد بازنویسی این تجربیات را داریم. اما به دلیل قوت سنت شفاهی در فرهنگ ما، تعدادی از خاطرات به صورت شفاهی طرح شده است. تعداد خاطراتی که نهایتاً استفاده شد، ۱۸ مورد بود که تنها سه مورد آن، یعنی یکشنبه آخر (خاطرات معصومه رامهرمزی)، کفش‌های سرگردان (خاطرات سهیلا فرجام‌فر) و کنار رود خین (یادداشت‌های روزانه یک مادر)؛ توسط خود زنان به رشته تحریر درآمده و مابقی موارد، به صورت شفاهی توسط این زنان نقل شده و کسان دیگری وظیفه ضبط، پیاده کردن و بازنویسی آنها را برعهده داشته‌اند، اما همه خاطرات پس از بازنویسی توسط خود این زنان بازخوانی و در مواردی تصحیح شده‌اند. لذا به نظر می‌رسد که این قابلیت را داشته باشند که از آنها تحت عنوان متون خود این زنان یاد کنیم.

ژیلبرت گاراگان^۲ (در کتاب «راهنمایی بر روش تاریخی^۳»، صفحات ۲۶۲-۲۶۱) بر آن است که سنت شفاهی به شرطی می‌تواند مورد پذیرش روش‌های تاریخی قرار گیرد که دارای دو شرط کلی یا شش شرط جزئی به شرح زیر باشد:

الف) دو شرط کلی بیان شده عبارتند از:

۱. سنت شفاهی باید توسط تعداد قابل ملاحظه‌ای از شاهدان مورد تأیید واقع شود، این سنت می‌تواند از طریق گزارشگری که بلافاصله در صحنه حاضر شده و یا آن را می‌نویسد به دست آید.

۱. منظور از نقاب، فراموشی تاریخی است.

2. Gilbert Garraghan

3. A Guide To Historical Method

۲. باید تعداد درخور توجهی از شاهدان وجود داشته باشند که از آنان درباره واقعیت ماجرا پرسش شود.
(ب) شرایطی جزئی نیز برای استفاده از سنت شفاهی به‌مثابه مستند تاریخی وجود دارند که عبارتند از:
۱. گزارش شفاهی باید درباره رخدادی عمومی و شایان اهمیت باشد که گروه بزرگی از مردم بدان وقوف داشته باشند.

۲. باید حداقل در دوره‌ای از زمان این گزارش مورد قبول مردمان باشد و بتوان آن را باور کرد.
۳. حداقل در بازه‌ای از زمان نباید مخالفتی نسبت به گزارش شفاهی ابراز شود، حتی از سوی کسانی که مایل به انکار واقعیت تاریخی گزارش شده باشند.
۴. گزارش باید به دوره‌ای نسبتاً محدود متعلق باشد (به نظر گاراگان حداکثر زمان حدود ۱۵۰ سال برای فرهنگ‌هایی است که از حافظه شفاهی خوبی برخوردارند).
۵. سنت انتقادی باید درحدی در فرهنگ توسعه یافته باشد که توان بررسی انتقادی گزارش شفاهی را داشته باشد.

۶. نباید افراد دارای اذهان انتقادی که توان به چالش کشیدن گزارش شفاهی را دارند، آن را نادرست تلقی کنند (به نقل از دایرةالمعارف اینترنتی ویکی‌پدیا).

روش کار، عطف به توضیحاتی که در مورد تاریخ زنانه و نحوه بکارگیری خاطرات زنانه برای احیای این تاریخ آمد، به طور دقیق‌تر در قسمت روش‌شناسی شرح داده خواهد شد.

روش‌شناسی

با توجه به آنچه در قسمت تاریخ زنانه یا مروری بر ادبیات نظری کار بدان‌ها اشاره کردیم، بدیهی است که برای پرداختن به تجربه زنانه که در جنگ ما شرکت داشته یا از طرقتی دیگر (مثلاً حضور مردان خانواده یا زندگی در مناطق مرزی و ...) جنگ را حس کرده‌اند، ناگزیر از رجوع به روشی هستیم که ما را با گفته‌ها و نوشته‌های خود این زنان مواجه کند و جواز استفاده از منابع نوشته مردان و ارجاع به آن را نداریم. برای این کار می‌توانستیم از روش‌های مختلفی، مثلاً مصاحبه با خود این زنان استفاده کنیم که به دلایلی میسر نشد و لذا به منابعی از جنگ رجوع کردیم که دربردارنده خاطرات این زنان بود.

تعداد خاطرات زنان در جنگ هشت ساله ایران و عراق زیاد است^۱. اما امکان دستیابی و مطالعه به همه نوشته‌های این جامعه آماری وجود نداشت. لذا ناگزیر از نمونه‌گیری از آن بوده‌ایم. روش نمونه‌گیری ما در اینجا روش گلوله برفی^۲ بوده است. استفاده از این تکنیک نمونه‌گیری در مواردی رواج دارد که می‌خواهیم نمونه خود را از میان نمونه‌های با دسترسی بیشتر انتخاب کرده و با راهنمایی گرفتن از آنان به سراغ نمونه بعدی برویم. بنابراین نمونه، مانند گلوله برفی‌ای است که می‌غلند و در حال غلتیدن بزرگتر می‌شود. به دلیل نحوه نمونه‌گیری در این روش یافته‌های حاصل از آن قابل تعمیم نیستند و ما نیز در اینجا در مقام طرح این ادعا نیستیم که دسته‌بندی‌ها و روایت خود از این نمونه کوچک را قابل تعمیم به کلیه زنانی بدانیم که به‌نحوی در صحنه نبرد حضور داشته‌اند.

موارد مورد اشاره گاراگان در مورد خاطرات زنانه از جنگ مصداق دارد. چه این که اولاً تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از زنان وجود دارند که شاهدان عینی جنگ ایران و عراق تلقی می‌شوند و ثانیاً می‌توان درباره صحت و سقم مطالب از آنها پرسش کرد. در مورد شرایط جزئی‌تر نیز باید بگوییم که شاید هیچ رخدادی به اندازه جنگ نمی‌تواند به همه آحاد جامعه مربوط بوده و آنان را با خود درگیر کند. همچنین وفاقی کلی در سطح جامعه ملی و جهانی بر رخ دادن این پدیده در زمان خاص در کشورمان وجود دارد و حتی مخالفان جنگ یا افرادی که دارای رویکردهای ارزشی مخالف هستند، وقوع این حادثه را انکار نمی‌کنند. همچنین فاصله زمانی کوتاه ما با جنگ (۱۸ سال) و دوره کوتاه زمانی خود پدیده (۸ سال) و نیز قوی بودن سنت شفاهی در فرهنگ جامعه ایرانی موجب می‌شود تا بتوانیم به خاطرات شفاهی زنان از جنگ، به منزله سند تاریخی رجوع کرده و تجربه زنانه از جنگ را از آن استخراج کنیم.

زنان ایرانی و جنگ

همان‌طوری که در بخش نظری اشاره داشتیم، زنان از بسیاری از گفتمان‌های علمی متکی به فلسفه غربی و از جمله تاریخ‌نگاری غایب بوده‌اند. نظیر همان غیبتی که در تاریخ غرب و نسبت به زنان غربی وجود دارد، به دلایلی متفاوت در تاریخ جامعه ایرانی، دامنگیر تاریخ زنان ایرانی نیز شده است. راه‌حلی که برای این مسأله از سوی متفکران مختلف اندیشیده شده، استفاده از نوشتار زنانه (و نیز همان‌طوری که در بخش

۱. حداقل حدود ۱۰۰ مورد خاطره و دست‌نوشته از زنان درباره جنگ وجود دارد.

روش‌شناسی آمد) و نیز در مواردی گفتار شفاهی زنانه است. در مورد پدیده جنگ میان کشور ما و کشور عراق نیز گفته‌ها و نوشته‌هایی از حضور زنان با مسأله جنگ وجود دارد که هم قابل مطالعه و تحلیل بوده و هم به جهت اهمیتی که این پدیده تاریخی در سرنوشت اجتماعی جامعه ایرانی داشته، در خور تأمل و بازنگری است.

اما حضور همه زنان ایرانی در جنگ دارای وجه مشترکی نیست، بلکه هریک به دلیلی و به شکلی در جنگ حضور پیدا کرده و یا حتی بدون آن که در صحنه نبرد و شهرهای مرزی حاضر باشند، از جنگ تأثیر پذیرفته‌اند. زنان جنگ‌زده اولین زنانی هستند که به لحاظ مکانی و زمانی با جنگ مواجه می‌شوند. مواجهه آنان غافلگیرانه و از سر ناچاری است. پس از مهاجرت دسته‌های مختلف جنگ‌زدگان به شهرهای امن‌تر، عده‌ای از زنان آنان برای کمک در صحنه نبرد در شهرها باقی می‌مانند یا از خانواده جدا شده و به شهر خود مراجعت می‌کنند. این عده بسته به تخصص و توانایی‌های خود؛ در نقش‌هایی مانند پرستار و امدادگر، به پرستاری از مجروحان پرداخته یا به خبرنگاری از عرصه نبرد می‌پردازند، به کارهایی مانند آب‌رسانی و گذارسازی به رزمندگان و تأمین تدارکات جبهه جنگ می‌پردازند و هر بار بر زمین مانده‌ای را که مردان وقت و توانایی برداشتن آن را نداشته باشند، بر دوش می‌گیرند و برخی از آنان مانند شهناز حاجی‌شاه در همان اولین صحنه‌های نبرد به شهادت می‌رسند (عباسی ولدی، ۱۳۸۴). علاوه بر این گروه از زنان دسته دیگری هم هستند که اصلاً در مناطق جنگی حاضر نمی‌شوند، بلکه به دلیل حضور مردان خانواده خود در جنگ، تجربه ویژه‌ای دارند و در طی سال‌های متوالی، جنگ به عنصر مسلط در زندگی آنان بدل شده و نوع خاصی از زندگی روزمره را برایشان رقم می‌زند.

تیبولوژی تجارب زنانه از جنگ

در اینجا برای آن که بتوانیم تجربه روزمره این زنان از جنگ را ارائه دهیم، این تجربه را ذیل شش مفهوم جای داده‌ایم: اولین مفهوم، مفهوم ازجاکنندگی است، جنگ آنچنان تأثیرات اجتماعی قدرتمندی را در پی دارد که زندگی روزمره این زنان را متلاشی کرده و آنان را از بستر این زندگی جدا می‌کند. زندگی خانوادگی که روند عادی زندگی روزمره است، در اثر این ازجاکنندگی دچار تغییرات جدی می‌شود، این تغییرات چنان عمیق و بنیادین هستند که در اینجا از آنها به انفجار ساختار خانواده یاد کرده‌ایم.

در اثر فروپاشی نظام عادی خانواده، زنان که معمولاً تکیه روحی و عاطفی خود را بر مردان خانواده قرار می‌دهند، ناگزیر از نوعی بازاندیشی^۱ در خویشتن زنانه سنتی خود می‌شود. این مسأله اغلب موجب قوی‌تر شدن خویشتن آنان شده و گاهی نیز برای زنانی که طاقت چنین تجربه‌ای را ندارند، موجب چندپاره شدن و از دست رفتن خود می‌شود.

یکی از ابعاد خویشتن زنانه که به دلیل اهمیت آن می‌تواند مستقلاً مورد بحث واقع شود، مسأله بدن زنانه و جنگ است. در شرایطی که دشمن وارد خاک کشور شده و این زنان عمدتاً دور از حمایت خانواده هستند یا در مواردی کاری از دست خانواده‌هایشان بر نمی‌آید، ناچارند تدبیری برای احتمال تجاوز و تعدی دشمن به بدن‌های خود بیندیشند، این مسأله ذهن اغلب زنانی که با جنگ مواجه شده‌اند را به خود مشغول کرده و موجب شکل‌گیری نوع ویژه‌ای از تجربه اساساً زنانه از جنگ شده است.

تجربه تعلیق زندگی روزمره نیز یکی از تجربی است که عموماً زنانی با آن مواجه می‌شوند که جنگ را از دور و به واسطه حضور عزیزان‌شان در صحنه نبرد تجربه می‌کنند، این زنان که خود را قادر به انجام کاری برای نجات خانواده و شهر و کشور خود نمی‌بینند، قادر به گذران عادی زندگی نیز نبوده و دچار نوعی تعلیق در زندگی می‌شوند.

آخرین تجربه‌ای که بدان اشاره خواهیم کرد، تجربه بازجای‌گیری است. این تجربه نه با پایان گرفتن جنگ، که با ادامه یافتن آن برای بسیاری از زنان رخ می‌دهد. آنان که قادر به زندگی طولانی مدت در شرایط تعلیق نیستند راه‌هایی برای کنار آمدن با زندگی جنگی و زیستن در بستر آن پیدا می‌کنند و بدین طریق زندگی روزمره تازه‌ای را برای خود رقم می‌زنند که البته با زندگی روزمره آنان پیش از جنگ متفاوت است.

۱. تجربه از جاکندگی

از آنجا که زنان جنگ‌زده اولین گروه از زنان هستند که با جنگ مواجه می‌شوند، اغلب خاطراتی که از جنگ نوشته یا تعریف شده، مربوط به آنان است؛ یعنی زنانی که در شهرهای مرزی کشور زندگی می‌کرده‌اند

۱. مفهومی از بازاندیشی که در این مقاله به کار گرفته شده، مفهومی است که گیدنز در کتاب تجدد و تشخیص (۱۳۷۷) بدان اشاره مفصل و مبسوطی دارد. اما این مفهوم، مفهوم اصلی نظری ما در این مقاله نیست و ما تنها از آن به عنوان مفهوم جامعه‌شناختی آشنا و جا افتاده استفاده کرده‌ایم. لذا علاقمندان به این بحث می‌توانند توضیحات گیدنز در این مورد را در کتاب فوق دنبال کنند.

و در حال طی کردن روال عادی زندگی خود، به ناگاه با هیولای جنگ مواجه می‌شوند. به همین لحاظ، خاطرات، معمولاً، به روزها یا سال‌های قبل از جنگ برمی‌گردد و از آنجا آغاز می‌شود. در این خاطرات با عناصر معمولی و پیش‌پاافتاده‌ای چون خرید روزانه، بازی‌های کودکان، ازدواج و ... مواجه می‌شویم. توصیف دو شهر آبادان و خرمشهر، تفریح‌گاه‌ها، خاطره شط و اخلاق و آداب و رسوم بندرنشینان پیش از جنگ، بخش زیادی از این خاطرات را به خود اختصاص می‌دهد. گویی تنها با توصیف زندگی روزمره و نظم جاری در آن است که می‌توانیم دریابیم جنگ تا چه اندازه می‌تواند مؤثر بوده و روال زندگی عادی را از هم بگسلد. در روزهای اول جنگ و با اولین حملات هوایی و زمینی به سمت شهرهای آبادان و خرمشهر، تردید نسبت به ماندن یا ترک شهر و دیار ذهن همه جنگ‌زدگان^۱ را به خود مشغول می‌کند. اغلب آنان تنها می‌کوشند تا جایی از معرکه جنگ دور شوند که در نزدیک‌ترین نقطه نسبت به خانه و کاشانه خود باشند و برای همین اولین جابجایی‌ها در سطح شهر صورت می‌گیرد و مردم ساکن نقاط آسیب‌دیده به خانه خویشانی مراجعه می‌کنند که در مناطق دورتری از تهاجم دشمن و درعین حال در درون شهر قرار دارند.

پدر گفت: فعلاً امروز به خانه خواهرت بروید تا ببینیم بعد چه می‌شود (فرجام‌فر، ۱۳۸۶: ۱۷).

طی چند روز اول جنگ برای ساکنان مناطق جنگی روشن می‌شود که دیگر هیچ‌یک از مناطق شهر مرزی در امان نیست. آنان با ناباوری متوجه می‌شوند که ناچار از ترک شهر و دیار خود هستند. اما اغلب مردم فکر می‌کنند که این مهاجرت، سفری چندروزه است و لذا با برداشتن حداقلی از پول، وسایل شخصی و ... مبادرت به سفر می‌کنند و تقریباً هیچ‌کس اشیای منزل و لوازم زندگی خود را به همراه نمی‌برد. اما همین دل‌کندن چندروزه هم برای آنان سخت است. تجربه مادران سهیلا فرجام‌فر و الهه حجازی از ترک خانه با تجربه بسیاری از زنان دیگر مشترک است.

لحظات آخر وقتی مادرم از خانه بیرون می‌رفت روی فرش‌هایی که جمع کرده بودند، یک جلد قرآن کریم گذاشت که اگر عراقی‌ها یا ستون پنجمی‌ها آمدند آنها را ببرند، قرآن آنها را کور کند (رئیس، ۱۳۸۴: ۶۷ به نقل از خاطرات الهه حجازی).

۱. در اینجا لازم است بدین نکته اذعان کنیم که در مواردی مانند مورد فوق، تجربیات زنانه و مردانه از جنگ با هم شباهت زیادی دارد. اما در اینجا ما صرفاً به بیان تجربیات زنانه پرداخته‌ایم و این اعم از موارد تجربیات منحصر به زنان یا تجربیات مشترک آنان با مردان است و قصد دسته‌بندی و جدا کردن موارد مشترک یا جداگانه و سخن گفتن از تجربیات مردان را نداریم.

۲. از همه خاطرات استفاده شده، نقل قول مستقیم آورده نشده است، ولی دسته‌بندی‌ها و مطالب این بخش از مفاد ۱۸ خاطره مورد بررسی اخذ شده‌اند.

به خانه پدری که رسیدیم، حال مامان عوض شد. بعدها برایم تعریف کرد که با چه حسرتی به زندگیم که چقدر شیک چیده شده بود، نگاه کردم. حاصل سال‌ها زحمت شبانه‌روزی خودم و بابات بود (فرجام‌فر، ۱۳۸۶: ۳۵).

پس از رسیدن به مناطق امن‌تر و سکنا یافتن در گوشه‌ای، زندگی شرایط سخت خود را به زنان جنگ‌زده نشان می‌دهد. آنان که اغلب بدون برداشتن هیچ اسباب و وسایلی و بعضاً در کوتاه‌ترین زمان ممکن از شهر خود گریخته‌اند، با رنج و مشقت زندگی در شرایط سخت، بدون کار، پول و وسایل اولیه مواجه می‌شوند. در این میان مهاجرانی که در خوابگاه‌های آماده‌شده در شهرهای بزرگ ساکن می‌شوند، از مشکلات بیشتری برخوردارند. آنان که اغلب تا دیروز در خانه‌های بزرگ می‌زیسته‌اند، اتاق‌های کوچک خوابگاه را برای خانواده پرجمعیت خود بسیار تنگ و سخت می‌بینند. مشترک بودن سرویس‌های بهداشتی، از جمله بزرگ‌ترین مشکلات خانواده‌ها است، خصوصاً خانواده‌هایی که دارای دختران و پسران نوجوان و جوان هستند. لذا برخی از خانواده‌ها سعی می‌کنند تا همه سختی‌های زندگی، حتی در کلبه‌های گلین را تحمل کرده و از ساکن شدن در خوابگاه بپرهیزند. جنگ‌زدگان در کنار انقطاع از تجربه زندگی روزمره‌ای که بدان خود گرفته بودند، تجربه ازجای‌کندگی نظم اجتماعی را نیز درک می‌کنند. آنان که تا دیروز در طبقه و جایگاه اجتماعی خاصی می‌زیستند، اکنون با برهم‌خوردن منطق طبقات اجتماعی ناچار می‌شوند که در شرایطی سخت و مشابه با هم زندگی کنند. زندگی غنی و فقیر در کنار هم در خوابگاه‌هایی که فاقد امکانات اولیه است، تلخی بیشتری از جنگ را در جان آنان می‌ریزد. همچنین این تجربه، موجب نقض قوانین دیگری نیز می‌شود. اشاره به استفاده مشترک خانواده‌ها از سرویس‌های بهداشتی مشترک، درواقع اشاره به مختل شدن نظم اجتماعی در روابط نوجوانان و جوانان جنگ‌زده‌ای است که در اثر فشارهای اجتماعی ناشی از جنگ، اکنون ممکن است روندهای اخلاقی موجود در نظم پیشین را زیر پای نهند و از این رو، به صورت تهدیدی برای چارچوب زندگی خانوادگی درآیند و زمینه‌های بزه و آسیب‌های اجتماعی را در اتاق‌های دلگیر خوابگاه گسترش دهند.

تجربه مشترک دیگر اغلب زنان جنگ‌زده، تجربه دل‌تنگی است. آنان که خانه و کاشانه خود را از دست داده و مجبور به سکونت در مناطقی شده‌اند که هیچ دل‌بستگی بدان ندارند، قادر به برقراری ارتباط با مردم شهرهای دیگر هم نیستند. در مواردی شرایط سخت زندگی در دوران جنگ و کمبود امکانات در شهرهای دیگر نیز بر مشکلات آنان می‌افزاید. اما سخت‌تر از همه‌چیز تصویر گذشته‌ای است که زندگی روزمره در آن جریان داشت. زنان جنگ‌زده در نوعی نوستالژی شریک هستند که دور هم بودن اعضای خانواده (اغلب

خانواده‌های جنگ‌زده تعدادی از عزیزان خود را در طی جنگ از دست می‌دهند، داشتن منزل مستقل، وضع مالی ثابت، خاطرات از شرایط اقلیمی (و مخصوصاً شط) از ویژگی‌های مشترک آن است. اگرچه این زنان در خاطرات خود به چنین دلبستگی‌ها و دلتنگی‌هایی اشاره می‌کنند، اما می‌توان گفت که در واقع، آنان دلتنگ نظم اجتماعی و روال عادی زندگی روزمره پیش از جنگ هستند که برایشان دربردارنده اطمینان و اعتماد بوده است.

در نتیجه جدا شدن مهاجران از بستر فرهنگی و اجتماعی خود، تجربه «دیگری» شدن نیز برای آنان ایجاد می‌شود. آنان که ممکن بود تا دیروز در شهر خود میزبان مسافران شهرهای دیگر باشند، اکنون با گریختن از جنگ و از دست دادن خانه و کاشانه برای مردم دیگر شهرها به صورت غریبگانی جلوه می‌کنند که موجب کمبود امکانات و منابع شده‌اند. با دور شدن از منطقه جنگی، مردمان شهرهایی که هنوز جنگ را حس نکرده‌اند، زبان به طعنه و تحقیر جنگ‌زدگانی می‌کشایند که ناچار از ترک مناطق مرزی شده‌اند. تجربه تحقیر و دیگری شدگی، تجربه مشترک اغلب زنان جنگ‌زده است.

به هر شهری که وارد می‌شدیم از سر و وضعمان می‌فهمیدند که جنگ‌زده هستیم. خاطره بسیار تلخی که دارم این بود که مردم شهرها اغلب ما را مسخره می‌کردند و با حرف‌هایی که می‌زدند نیش به قلبمان می‌زدند و هنوز حرف‌هایی که می‌زدند مثل پتک در سرم صدا می‌دهد (یاحسینی، ۱۳۸۵: ۹۳ به نقل از خاطرات زهرا تعجب).

۲. انفجار در ساختار خانواده

تجربه دیگری که جنگ به زنان تحمیل می‌کند، تجربه از هم پاشیدن خانواده است. توجه به این تجربه زمانی اهمیت پیدا می‌کند که بدانیم برای اغلب زنان، بخش عمده زندگی در کانون خانواده سپری می‌شود و در واقع زندگی خانوادگی بزرگ‌ترین تجربه مشترک زنان محسوب می‌شود. در اغلب خانواده‌ها همه اعضاء نمی‌توانند و نیز نمی‌خواهند که با هم از شهر خارج شوند. معمولاً در مراحل اولیه به دلیل هراس از تجاوز، زنان و کودکان از شهرها خارج شده و مردان و پسران نوجوان برای دفاع از شهر، باقی می‌مانند. از دست دادن حمایت مردان خانواده و جدایی اجباری از همسر و پدر و برادر، درد دیگری است که بر دردهای زنان جنگ‌زده افزوده می‌شود. حتی در مواردی تنها مردها نیستند که در شهر می‌مانند. بلکه به دلیل مسائلی مانند کمبود وسایل نقلیه یا ترجیح دیگرانی (حتی همسایه‌ها) بر خود، از برخی خانواده‌ها تعدادی از زنان در شهر باقی مانده و تعدادی دیگر شهر را ترک می‌کنند. زنان شهرهای دیگر نیز تجربه جدا شدن از اعضای خانواده خود را با فاصله زمانی کوتاهی پیدا می‌کنند. مردان بسیاری از خانواده‌ها به تدریج برای حضور در صحنه نبرد

از سایر اعضای خانواده جدا شده و به مناطق جنگی می‌روند (سرهنگی، ۱۳۸۴؛ سرهنگی و بهبودی، ۱۳۸۴ الف؛ سرهنگی و بهبودی، ۱۳۸۴ ب؛ سرهنگی و گودرزبانی، ۱۳۸۵).

اما تنها تجربه فرار زنان و کودکان از شهر جنگ‌زده و باقی ماندن مردان نیست که موجب ازهم‌پاشیدگی خانواده می‌شود. گروه‌هایی از زنان نیز وجود دارند که به دلیل باقی ماندن در صحنه جنگ ناچار از ترک خانواده خود می‌شوند. دختران امدادگر و زنان پرستار مناطق جنگی از جمله زنانی هستند که دور از خانواده‌های خود زندگی می‌کنند. یکی از نقش‌های جدی‌ای که زنان جنگ‌زده پس از بازگشت دوباره به شهر خود و در مواردی ترک نکردن شهر اخذ می‌کنند، نقش امدادگری است. امدادگران عمدتاً دختران و سپس زنانی هستند که با گذراندن دوره‌های فشرده کمک‌های اولیه و سپس دوره‌های پیشرفته‌تر امداد و نجات درصد ارائه برخی کارهای اولیه‌ای برمی‌آیند که در موارد متعددی باعث نجات جان مجروحان جنگی می‌شود. علت اصلی شکل‌گیری چنین نقشی در دوران جنگ، افزایش تصاعدی تعداد مجروحان جنگی و کافی نبودن نیروهای رسمی مانند پزشک و پرستار در بیمارستان‌های مناطق جنگی است. امدادگران عموماً دختران بومی شهرهای جنگ‌زده‌اند که برادر یا پدر و در موارد معدودی همسری را در صحنه نبرد دارند.

ماندن این دختران در صحنه جنگ چندان هم به‌سادگی صورت نمی‌گیرد. نزاع و درگیری درون خانواده و به‌هم خوردن تعریف جاافتاده از هرم قدرت، از پیامدهای دیگر جنگ است، شرایطی که اقتدارهای پیشین زندگی روزمره را زیر سؤال برده و اقتدارها و قواعد جدیدی را معرفی می‌کند که گاهی با تعریف سنتی خانواده در تضادند. به عهده گرفتن نقش‌های مختلف در صحنه جنگ برای دختران جوان از جهات چندی با مشکل روبرو است: اولین مسأله آنان، مسأله رضایت خانواده است. همان‌طور که گفتیم این نقش‌ها (مانند امدادگری، پرستاری، کمک‌های تدارکاتی، خبرنگاری و ...) در روزهای اول جنگ پیدا شد و سپس تا سال‌های اول همچنان نیاز به آنها احساس می‌شد و این درست همان زمانی بود که خانواده‌های جنگ‌زده درصد فرار از منطقه جنگی بودند و از جهات مختلفی، خصوصاً بحث تجاوز سربازان عراقی به زنان، برای دختران خود احساس خطر می‌کردند و اصرار بر همراه بردن دختران‌شان داشتند. در موارد متعدد، این دختران ناچار شده بودند که به همراه خانواده خود مهاجرت کنند و پس از طی زمانی کوتاه مجدداً به شهر بازگشته بودند. البته همه خانواده‌ها هم مخالف حضور دختران‌شان در چنین صحنه‌هایی نبودند. به عنوان مثال با پدر مریم امجدی مواجه می‌شویم که همواره حضور دخترش در صحنه جنگ را مایه مباهات خود دانسته و از او پشتیبانی می‌کند (طالش‌پور، ۱۳۸۶). اما تجربه نزاع با خانواده، تجربه‌ای عام‌تر است. خانواده که تا دیروز

مشروعیتی عام داشت، اکنون به کانون چالش بدل می‌شود و دختران دیگر قادر به پذیرش اقتدار بزرگ‌ترها نیستند. به عنوان مثال سه خواهر رامهرمزی برای حضور در بیمارستان ناچار از قبول طرد توسط برادر می‌شوند و برادر بزرگ به شرطی با حضور آنها موافقت می‌کند که دیگر او را برادر خود ندانند.

دوری از خانواده نیز تجربه دیگر مشترک و دردناک این دختران است که به شدت آنان را آزار می‌دهد و در غالب خاطرات بدان اشاره شده است. برخی از این دختران امدادگر تا ماه‌ها صحنه نبرد را ترک نمی‌کنند و این درحالی است که کوچک‌ترین خبری از محل استقرار خانواده خود ندارند. تنها با آرام‌تر شدن شرایط و گسیل نیروهای تازه امداد و پرستاری است که آنان به فکر پیدا کردن خانواده خود می‌افتند. تجربه تنهایی و دوری از خانواده و زندگی در خوابگاه بیمارستان، رفته رفته به صورت تجربه‌ای دیگر درمی‌آید و دختران جوان امدادگر که زمانی طولانی را با هم سر کرده‌اند، تجربه رابطه‌ای خانوادگی را میان خود و دوستان‌شان درک می‌کنند. آنان در موقع خطر مانند اعضای خانواده از هم حمایت می‌کنند، پناه عاطفی هم هستند و در شهر جنگ‌زده‌ای که بیم از حضور دشمن اجازه حضور آزادانه را به زنان نمی‌دهد، برای برآوردن نیازهایی مانند رفتن به حمام یا شستن لباس‌ها با هم رفت‌وآمد می‌کنند. تجربه با هم بودن کم‌کم بر احساس تنهایی چیره می‌شود و این «خانواده ثانویه»، جایگزین دوری از خانواده واقعی آنان می‌گردد.

زندگی در شرایط جنگ برای زنان پرستار هم اقتضائات ویژه‌ای را به همراه دارد. تجربه زنان پرستار در مناطق جنگی از جهاتی بسیار به تجربه امدادگران مشابهت دارد و از جهاتی دیگر با آن متفاوت است. پرستاران گروهی حرفه‌ای هستند که قبل از جنگ مشغول به خدمت در بیمارستان‌های مناطق مرزی بوده‌اند، در میان آنان زنانی از گروه‌های سنی مختلف و با اعتقادات و پایگاه‌های اجتماعی گوناگون دیده می‌شوند. اگر این پرستاران در هنگام جنگ پست خود را ترک کنند، با دادگاه نظامی مواجه می‌شوند، بنابراین به نظر می‌رسد حضور همه آنان چندان داوطلبانه نیست و برخی مجبور به تحمل شرایط جنگ می‌شوند. پس از وقوع جنگ، در درجه اول اغلب زنانی که متأهل و دارای فرزند هستند، خانواده و فرزندان خود را از منطقه دور می‌کنند و در اغلب موارد نگهداری از فرزندان خود را به خانواده‌هایشان واگذار می‌کنند. تجربه مادری دور از فرزندان اغلب از تجربه‌های دردناک و مشترک این زنان است. این زنان نیز مانند سایر زنان با مشکلاتی نظیر بیماری فرزندان خود، دوری و بی‌خبری از آنها و دلتنگی برای خانواده‌شان مواجهند. علاوه‌براین که اغلب آنان به دلیل ساکن منطقه مرزی بودن در آنجا خدمت می‌کنند و لذا علاوه بر پرستاری با مشکلات زنان جنگ‌زده نیز مواجهند.

... با یاد هومن و پژمان پلک‌هایم را روی هم گذاشتم. هر شب با یادشان می‌خوابیدم و هر صبح با یادشان از خواب بیدار می‌شدم. آنقدر عکس‌شان را در دست گرفته و بوسیده بودم که کاملاً مچاله شده بود (فرجام‌فر، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

در مواردی نیز دوری از خانواده پیامدهای ناگواری را برای زنان پرستار به وجود می‌آورد. مثلاً شوهر پرستاری به نام منیر، به دلیل دوری طولانی از او ازدواج مجدد کرده و او و دخترش را به امان خدا رها می‌کند. فرشته پرستار جوان و مجرد دیگری است که در اثر فشار تنهایی به برقراری ارتباط با دکتر الف می‌پردازد. دکتر الف، پزشک بیمارستان نیز مدتی است که در منطقه جنگی مانده و امکان زندگی با همسر و فرزندانش را ندارد. آنها ازدواج می‌کنند و دکتر همسر سابقش را طلاق می‌دهد (فرجام‌فر، ۱۳۸۶).

جنگ تنها تجربه متفاوتی را برای زنان بالغ و بزرگسال رقم نمی‌زند، بلکه موجب پایان یافتن دوره کودکی و نوجوانی بسیاری از کودکان و نوجوانان نیز می‌شود. معصومه رامهرمزی امدادگر چهارده ساله‌ای است که خاطرات روزهای قبل از جنگش عمدتاً به بازی با بچه‌های کوچه و برادرانش برمی‌گردد. در صحنه‌ای از خاطرات فرجام‌فر با پسر نوجوان دوازده ساله‌ای مواجه می‌شویم که کوکتل مولوتوف می‌سازد و دختر و پسر چهار، پنج ساله‌ای که با تیروکمان منتظر عراقی‌ها هستند تا آنها را کور کنند. کودکی این کودکان و دنیای صلح‌آمیزشان به پایان رسیده و اکنون هریک در فکر تبدیل شدن به دیگری‌ای به نام رزمنده هستند. نقش‌های معمولی مادر و خاله، در بازی بچه‌ها از مد افتاده و این خود نشانی است بر تغییر کردن دیگری‌های مهمی که آنان در ذهن دارند. بسیاری از دختران امدادگر شهر، همین کودکانی هستند که در طی چند روز دوران کودکی را پشت سر نهاده و به زنانی بالغ مبدل شده‌اند.

۳. تغییر در «خویشتن زنانه»

زنانی که به اشکال مختلف این فرصت را پیدا می‌کنند که در عرصه جنگ حاضر شوند و نقش فعالی داشته باشند، تجربیاتی پیدا می‌کنند که آنان را از سایر زنان متمایز می‌کند. آنان در مواردی اجباراً و گاهی با میل شخصی خود پذیرای بازاندیشی‌هایی در خویشتن خود می‌شوند. در اثر چنین بازاندیشی‌هایی است که تغییراتی ایجاد می‌شود که در اغلب موارد موجب قوی‌تر و مستقل‌تر شدن آنان می‌شود و در مواردی هم که از مواجهه با تغییرات اجتماعی ناشی از جنگ ناتوان مانده و تاب رویارویی با آن را ندارند، تغییرات خویشتن زنانه آنان در جهت تخریب ساختار شخصیتی‌شان پیش می‌رود. از موارد معدود چنین تخریب‌هایی می‌توان

به خاطره زنان امدادگر از زنی اشاره کرد که مسئولیت تدفین پیکر شهداء در قبرستان آبادان را برعهده داشته است. جابجایی جنازه شهداء و دفن آن، یکی از وظایف دشوار زنان در زمان جنگ بوده است. این کار علاوه بر صحنه‌های دلخراشی که ایجاد می‌کرده، مستلزم آن بوده که زنان به دو گروه تقسیم شوند؛ گروهی شهدا را دفن کنند و گروه دیگر با اسلحه از پیکر شهدا در مقابل حمله سگ‌های هار حفاظت کنند. تقریباً اکثر امدادگران از زنی در قبرستان آبادان یاد می‌کنند که در اثر کثرت دفن شهداء و مواجهه با پیکرهای قطعه قطعه آنان مشاعر خود را از دست داده بود و گاهی به تنهایی به دفن اجساد می‌پرداخت و گاهی نیز با اسلحه بر سر مزار آنان کشیک می‌داد.

کار امدادگری نیز از جمله کارهایی است که موجب تغییر «خویشتن زنانه» را فراهم کرده و تجارب ویژه‌ای را به زندگی زنان امدادگر وارد می‌کند. تقریباً همه این زنان در خاطراتشان از اولین مواجهه خود با پیکر شهداء یا مجروحان نوشته‌اند. هولناکی برخورد اول تاحدی است که برای همه آنان که سال‌ها پس از جنگ خاطرات خود را بازگو می‌کنند، به یاد مانده است. برخی از آنان پیش از جنگ از دیدن خون شوکه می‌شده‌اند، اما شرایط خاص امکان توجه به ویژگی‌های فردی را از بین برده و این زنان را به کسانی بدل می‌کند که از حضور در سردخانه شهداء یا جدا کردن اجزای بدن آنان از لابلای لباس‌هایی که باید شسته شود تا دوباره مورد استفاده قرار گیرد، هراسی ندارند.

پرستاری در زمان جنگ نیز خود تجربه‌ای ویژه است که با پرستاری زمان صلح تفاوت‌های فاحشی دارد. رؤیا؛ یکی از پرستارانی است که به دلیل ترس از مواجهه با اجساد خونی و تکه‌پاره شده، مجروحان سوخته و قطعه قطعه و مسائلی نظیر این، تاب‌وتوانش را از دست داده و دچار حمله‌های عصبی و سردردهای شدید می‌شود. گریه و زاری هم جزء برنامه رایج پرستارانی است که تحمل مواجهه با این شرایط را ندارند. اما مدتی بعد مشکلات رؤیا از بین می‌رود و به شرایط عادت می‌کند. شرایطی که البته برای همه ناگوار است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را کاملاً بپذیرد.

نقش دیگری که گاهی زنان در صحنه جنگ با آن ظاهر شده‌اند، نقش خبرنگار جنگی است. در میان خاطره‌های مورد بررسی، تنها مریم کاظم‌زاده است که به‌عنوان خبرنگار جنگی وارد صحنه درگیری نیروهای ضدانقلاب با پاسداران در کردستان می‌شود و سپس این نقش را در طی جنگ دنبال می‌کند. او پس از حضور در کردستان درمی‌یابد که هیچ‌یک از نیروهای حاضر در منطقه رغبتی برای حضور یک زن ندارند و معتقدند او در اوضاع بحرانی منطقه هیچ‌کاری نمی‌تواند انجام دهد. علاوه‌براین سایر مردان خبرنگار هم به او

تجربه زنانه از جنگ ۹۹

به چشم رقیبی مزاحم نگاه می‌کنند و در مواردی دست به اقداماتی برای از صحنه به در کردن او می‌زنند. نهایتاً او با قبول شخصی مسئولیت حضور در منطقه به دنبال گروهی از مبارزان به نام دستمال سرخ‌ها روانه روستاهای مرزی شده و موفق به انجام وظیفه خبرنگاری و قبولاندن خود به عنوان یک زن به دیگران می‌شود (رئییسی، ۱۳۸۳).

علاوه بر زنان پرستار و امدادگر حاضر در صحنه نبرد، تعدادی از زنان نیز اسلحه به دست گرفته و به مقابله با دشمن پرداخته‌اند. مرضیه حدیدی (دباغ) به دلیل تجربه نبرد مسلحانه و آموزش دیدن در خارج از کشور، مدتی فرماندهی سپاه منطقه غرب را به عهده داشته است (کاظمی، ۱۳۸۶: ۱۸۵ به نقل از خاطرات مرضیه دباغ). به جز او که در عالی‌ترین سطح به اقدام نظامی پرداخته، تعداد زیادی از زنان نیز هستند که در ماه‌های پیش از جنگ توسط بسیج دوره آموزش نظامی را طی کرده‌اند و پس از شروع جنگ اسلحه به دست گرفته و به مقابله مسلحانه با دشمنان پرداخته‌اند. از جمله آنان می‌توان به مریم امجدی اشاره کرد که در طی جنگ، مدتی نگهبان انبار اسلحه خرمشهر در مسجد جامع بوده و سپس به همراه گروه فدائیان اسلام در مبارزه خانه به خانه با سربازان عراقی در نگه داشتن خرمشهر می‌پردازد. وی تنها زنی است که حتی تا آخرین لحظه سقوط خرمشهر از آنجا خارج نمی‌شود.

آنها گفتند شهر در حال سقوط است و وضعیت خطرناک ... هرکس بماند کشته یا مجروح یا اسیر می‌شود ... گفتیم من بر نمی‌گردم، می‌خوام برم تو شهر ببینم چه خبره ... آن شب هیچ زنی را در خرمشهر ندیدم (رئییسی، ۱۳۸۴: ۹۲ و ۹۳ به نقل از خاطرات مریم امجدی).

زن مبارز دیگر، پروین داعی‌پور است که به همراه عده‌ای از هم‌زمان خود، مبادرت به تشکیل «ستاد مقاومت خاوران پاسدار انقلاب اسلامی» کرده و به دفاع از اهواز می‌پردازند (سرهنگی، ۱۳۸۴). همچنین در خاطرات سکینه حورسی و نرگس بندری (رئییسی، ۱۳۸۴) با گروه ۱۵ نفره‌ای از زنان عضو سپاه خاوران خرمشهر آشنا می‌شویم که تفنگ بر دوش مانند مردان از شهر دفاع می‌کنند و به رزمندگان دیگر مهمات می‌رسانند. زرها تعجب نیز زن خانه‌داری است که چون می‌خواهد نزدیک همسرش (شهید حبیب خلعت‌بری) زندگی کند، به آبادان مراجعه می‌کند و پس از مدتی زندگی در شهر جنگ‌زده، ناگزیر از فراگرفتن تعلیمات نظامی می‌شود تا بتواند در صورت نیاز از خود دفاع کند. پس از گذشت مدتی نیز شب‌ها به اتفاق شوهرش نگهبانی پدافند نیروی دریایی را برعهده گرفته و حتی کار با ضدهوایی را یاد می‌گیرد، ولی می‌گوید که هیچ‌وقت جرأت استفاده از آن را نیافته است (یاحسینی، ۱۳۸۵). این زنان علاوه بر این که با بازاندیشی در

خویشتن و توانایی‌ها و زنانگی خود موفق به پذیرش نقش‌های جدید و ایفای نقش در آنها می‌شوند، پس از مدتی موفق می‌شوند تحسین مردان مخالف خود را نیز برانگیزند.

وقتی {اسحاق رامهرمزی^۱} وارد آبادان می‌شود، در اولین ایست بازرسی از او سؤال می‌کنند شما با خواهران رامهرمزی نسبتی دارید؟ اسحاق می‌گوید بله برادر آنها هستم، چطور مگه؟ و آن رزمنده می‌گوید: خواهرهایت شیر هستند و از ده مرد هم مردترند، به آنها افتخار کن (رامهرمزی، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

این شاید از معدود صحنه‌هایی است که در آن مردی را به وسیله خواهرانش می‌شناسند. موفقیت و ارزش کار این دختران امدادگر به تدریج برای همه و از جمله خانواده‌هایشان آشکارتر می‌شود. برخورد این رزمنده موجب می‌شود که برادر نه تنها دست از طرد خواهرانش بردارد، بلکه با افتخار برای آشتی و دیدن آنها پیش قدم گردد. هویت مستقل خواهران اسحاق، که تا قبل از جنگ تنها تحت سرپرستی او بوده و نقش دیگری نداشتند، او را بهت زده می‌کند. او درمی‌یابد که جنگ سلسله‌مراتب نقش‌ها و اقتدارها را تغییر داده است و اکنون برادر جنگ‌زده که از شهر گریخته است، منزلت کمتری از خواهران امدادگر خود دارد. این تغییری است که بسیاری از خانواده‌ها آن را درک می‌کنند. منزلت ناشی از حضور در صحنه جنگ برای این زنان در حدی است که در اغلب موارد خانواده‌ها هویت‌های مستقل آنان را به رسمیت می‌شناسند و پس از طی مدتی، دیگر این زنان هستند که راهنمای خانواده محسوب می‌شوند. این منزلت والا موجب می‌شود تا آنان در مواردی بدون اجازه گرفتن از خانواده برای رفت‌وآمد در جبهه‌ها و بیمارستان‌های مختلف اقدام کرده و حتی با صلاحدید شخصی خود با برخی از رزمندگان ازدواج کنند. تغییر خویشتن زنانه آنان در حدی است که سایر اعضای خانواده به راحتی آن را درک کرده و برای تصمیمات‌شان احترام قائل می‌شوند؛ اتفاقی که قبل از وقوع جنگ، بسیار نامحتمل و حتی ناممکن می‌نمود.

۴. بدن زنانه و تجربه جنگ

تجربه ترس از مورد تجاوز قرار گرفتن بدن زنانه، تجربه مشترک اغلب زنان در فرهنگ‌ها و موقعیت‌های مختلف است. از آنجا که اساس چنین تجربه‌ای خفیف و خوار کردن زنان مورد تعرض و اعضای خانواده آنان است، این تجربه در جنگ و جوهی دیگر پیدا می‌کند که آن را بسیار جدی‌تر و خشن‌تر نشان می‌دهند. در ادبیات جنگ اکثر ملت‌ها، با صحنه‌های مختلفی مواجه می‌شویم که متجاوزان برای درهم شکستن روحیه مردم دست

۱. او همان برادر بزرگ سه خواهر رامهرمزی است که چون بدون اجازه او برای امدادگری به خرمشهر برگشته‌اند، آنان را از خانواده طرد کرده است.

تجربه زنانه از جنگ ۱۰۱

تجاوز به سوی همسران، خواهران و مادران آنان دراز کرده‌اند. این تجربه‌ای است که در جنگ ایران و عراق نیز بر سر زنان سایه افکنده و شاید بیش از هر چیزی آنان را به هراس می‌افکند.

خانواده‌های جنگ‌زده به دلیل حضور همه اعضای خانواده در میدان جنگ، بیشترین تجربه را از این هراس دارند. همه خانواده‌ها سعی می‌کنند زنان و کودکان خود را از منطقه جنگی دور کنند. ترس از تجاوز و بی‌حرمتی به ناموس خانواده، ترسی است که تقریباً در میان همه خانواده‌ها و خصوصاً در دل همه زنان وجود دارد. تجربه بی‌حرمت شدن و مورد تعرض قرار گرفتن، چیزی است که در کمتر نوشته‌ای از آن یاد نشده است. حتی برخی خانواده‌ها که موفق به مهاجرت نشده و با پیش‌روی دشمن در خاک خرمشهر زنان و دختران خود را در معرض بی‌حرمتی می‌بینند، برای کشتن آنها و جلوگیری از بی‌حرمت شدن خانواده برنامه‌ریزی می‌کنند.

مامان می‌گفت اگه بیان دخترامو می‌کشیم، بعد هم خودمو می‌کشیم. نمی‌ذارم دست عراقیا به دخترام برسه (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۹ به نقل از خاطرات مینا کمایی).

صدای فریاد اعلام ورود عراقی‌ها همه را به وحشت انداخته بود. مادرم به قدری ترسیده بود که مقنعه‌اش را درآورد و می‌خواست من و صدیقه را خفه کند. او می‌گفت حالا که عراقی‌ها وارد آبادان شده‌اند من برای حفظ ناموسم هردوی شما را می‌کشیم (رامهریزی، ۱۳۸۵: ۴۱).

اما به هر روی در هیچ خاطره‌ای با زن یا دختری مواجه نمی‌شویم که به دست خانواده خود کشته شده باشد. در خاطرات فرجام‌فر و در صحنه هتل محل اسکان خانواده‌های جنگ‌زده با دختری به نام شریفه مواجه می‌شویم که سربازان عراقی به زور به وی حمله کرده و به اصطلاح او را بی‌سیرت^۱ کرده‌اند، اما مادر دختر با کشتن سرباز موفق به فراری دادن دختر خود شده است. همچنین در یکی از خاطرات از گور دسته‌جمعی دختران خرمشهری مورد تجاوز قرار گرفته نیز سخن می‌رود، اما به نظر می‌رسد که آنان توسط سربازان عراقی پس از بی‌حرمتی کشته شده باشند و نه به دست اعضای خانواده خود (فرجام‌فر، ۱۳۸۶: ۱۴۶).

علی‌رغم پررنگ بودن تجربه هراس از تجاوز، این تنها خطری نیست که زنان حاضر در صحنه جنگ با آن مواجه می‌شوند. شهر جنگ‌زده حال‌وهوایی دارد که با شرایط غیرجنگی قابل‌مقایسه نیست. ترسی که در اغلب خاطرات از آن یاد می‌شود، ترس زنان از سگ‌های ولگردی است که در سطح شهر رها شده‌اند.

۱. این اصطلاح دقیقاً به همین صورت در خاطرات فرجام‌فر آمده و لذا ما نیز همان را استفاده کرده‌ایم و در متن به معنای زنی است که به وی تجاوز شده است.

شهرهای آبادان و خرمشهر که به دلیل کثرت پیکرهای شهدا بوی خون گرفته، باعث تجمع سگ‌هایی می‌شود که در نوبت‌های مختلف به پیکر شهدا حمله کرده و آنها را دریده‌اند. پس از مدتی حمله سگ‌ها به افراد زنده نیز به مشکلات افزوده می‌شود. ماندن در حلقه محاصره سگ‌ها (و در مواردی ماهیایی که شهر متروک را خانه خود کرده‌اند) از تجربه‌هایی است که این زنان با آن مواجه می‌شوند.

۵. تجربه تعلیق

زنانی که عزیزی را در جنگ داشته و به دلایلی خود موفق به حضور در کنار آنان نمی‌شوند، تجربه ویژه‌ای از جنگ دارند که آنان را از سایر زنانی که در جبهه‌ها حضور دارند، جدا می‌کند: «تجربه انتظار ممتد». از زمان اعزام مردان خانواده به جبهه‌های نبرد این زنان قسمت عمده زمان زندگی خود را در انتظار طی می‌کنند. این انتظار انواع گوناگونی دارد: انتظار برای شنیدن صدای آنان از پشت تلفن، انتظار دریافت خبر از رادیو و تلویزیون از جبهه‌های جنگ، انتظار برای بازگشت مردان از جبهه، انتظار دریافت خبر از سایر هم‌زمان و در موارد دردناک‌تری که برای زنان خانواده‌های اسراء و مفقودین رخ می‌دهد: انتظار برای پیدا شدن پیکر شهید و انتظار برای بازگشت اسیر یا شنیدن خبری از وضعیت او این انتظار آنچنان طولانی، بی‌پایان و فلج‌کننده به نظر می‌رسد که تمام بخش‌های زندگی روزمره را به حالت تعلیق درمی‌آورد و کل روال زندگی را به صورت انتظاری تمام نشدنی

برای زنانی که خود در جبهه در قالب رزمنده، امدادگر یا پرستار حاضرند، این انتظار شکل دیگری دارد. آمدن هر آمبولانس، شنیدن خبر هر حمله و یا هر خبر دیگری از میدان نبرد، این اضطراب را تشدید می‌کند و به صورت بخشی از تجارب روزمره درمی‌آید، اما دقیقاً به دلیل حضور در میدان واقعیت اجتماعی جنگ زندگی این زنان معلق نمی‌شود، آنان ناچارند که به انجام فعالیت‌هایی مانند امدادگری و ... بپردازند و این همان چیزی است که تجربه انتظار آنان را از تجربه زنان غایب در میدان جنگ متمایز کرده و بدان حالتی فعال می‌بخشد.

به‌هرحال و برای بسیاری از خانواده‌ها (اعم از کسانی که در صحنه جنگ یا شهر خود حضور دارند) این انتظار چندان به طول نمی‌انجامد و آنان ناگزیر از برخورد با صحنه‌ای می‌شوند که در آن باید خبر شهادت یا مجروح شدن و یا مفقودالاثر شدن مردان خانواده را دریافت کنند. صحنه برای اغلب زنان، صحنه‌ای تکان‌دهنده است که با جزئیات آن در خاطرشان مانده و در خاطراتشان یادداشت شده است. گاهی رزمنده مجروح به دست خانواده‌اش می‌رسد و زمان کوتاهی را تا شهادت در پیش دارد. این صحنه‌ها انتظاری همراه با ناباوری را به خانواده این شهدا تحمیل می‌کند. تعدادی از زنانی که خود در صحنه‌های نبرد حضور

تجربه زنانه از جنگ ۱۰۳

داشته‌اند، به چشم خود شاهد کشته شدن عزیزان‌شان بوده‌اند. معصومه رامهرمزی یکی از آنها است. لحظاتی پس از دیدار معصومه با اسماعیل، ترکیبی به قلب برادر وارد شده و او را به شهادت می‌رساند. مواجهه با پیکر بی‌جان عزیزی که تا لحظاتی قبل همه امید و آرزوی زندگی این زنان بوده است، صحنه‌ای دردناک و فراموش نشدنی است. زنانی که پیکر شهدای خود را با جراحت یا سوختگی بیشتر تحویل می‌گیرند، درد بیشتری را هم تحمل می‌کنند. زهرا تعجب، خاطره خود را چنین بازگو می‌کند:

طاقت دیدن جسد حبیب را نداشتیم. آخر من همیشه صورت او را با لب‌های خندان دیده بودم ... هرطور بود خودم را کنار قبر رساندم و بالاخره او را دیدم. باورم نمی‌شد. صورت، صورت حبیب من نبود. تکه گوشت قرمز سوخته‌ای بود. نه؛ حبیب من نبود (یا حسینی، ۱۳۸۵: ۱۵۴ به نقل از خاطرات زهرا تعجب).
تحویل گرفتن اجزای بازمانده جسد پس از سال‌ها از تحویل گرفتن پیکر زخمی و مجروح هم سخت‌تر است. اشرف‌السادات مساوات از مادرائی است که پس از هشت سال، باقیمانده استخوان‌های فرزند خود را تحویل می‌گیرد:

در سردخانه را باز می‌کنند و یک نفر تابوت را می‌آورد بیرون. حدس می‌زنم که باید درون تابوت جز استخوان چیزی نباشد و حدسم درست است. مشتی استخوان متلاشی شده را درون چلوار تمیزی پیچیده‌اند. کنارش می‌نشینم. بعد سرم را به طرف آسمان بلند می‌کنم و می‌گویم: خدایا کمکم کن. این است باقیمانده جوان هفده ساله من؟ شکر می‌کنم. بعد به مهر داد خوشامد می‌گویم و از او می‌خواهم که شب اول قبر به دیدنم بیاید. به بررسی جسد می‌پردازم. اول جمجمه‌اش ... استخوان‌ها را دانه دانه می‌شمارم. قلم یکی از پاهایش نیست ... (مساوات، ۱۳۸۶: ۱۱۷-۱۱۶).

گاهی ضربه آنچنان شدید و زنان خانواده آنچنان آسیب‌پذیرند که بعد از دریافت چنین خبری قد راست نمی‌کنند. هستند خانواده‌هایی که بعد از دریافت چنین خبرهایی و مواجهه با آن متلاشی شده‌اند. خانواده تعجب یکی از آنها است:

چند هفته گذشت تا به خودم آمدم. در این مدت اغلب با پای برهنه بر سر مزارش می‌رفتم .. مرگ حبیب ضربه روحی و عاطفی وحشتناکی بر من و خانواده‌ام وارد آورد. پدرم که شش سال با سرطان حنجره دست و پنجه نرم کرده بود .. زمین‌گیر شد و پنج ماه بعد فوت کرد ... هشت ماه بعد از مرگ حبیب مادرم هم به پدرم پیوست ... خواهرم مریم همان سال به سوی عزیزان خفته در خاک رفت ... علی برادرم قبل از شهادت حبیب دختری را برای ازدواج نامزد کرده بود. حبیب که به شهادت رسید، نامزدی را به هم زد و هرگز ازدواج نکرد. او اکنون با من زندگی می‌کند (یا حسینی، ۱۳۸۵: ۱۵۵ و ۱۵۷ به نقل از خاطرات زهرا تعجب).

هرچه میزان بی‌خبری از رزمندگان افزایش می‌یابد، بر میزان تعلیق خانواده آنان نیز افزوده می‌گردد. در این میان به نظر می‌رسد بدترین وضعیت را همسران مفقودین داشته باشند. در خاطرات زنان از جنگ با موارد متعددی از زنان مواجه می‌شویم که هرگز نتوانسته‌اند با خبر مفقود شدن همسران خود کنار بیایند. ادامه زندگی برای این زنان در مخلوطی از خاطره و امید به بازگشت همسر و یأس ناشی از طولانی شدن انتظار می‌گذرد. نسرين یکی از این زنان است. او تا سال‌ها پس از مفقود شدن شوهرش حتی راضی به کوتاه کردن موهایش نیز نمی‌شود. چون فکر می‌کند که شاید محمد (شوهرش) موی کوتاه دوست نداشته باشد (سلمانی، ۱۳۸۱). تجربه‌هایی نظیر این گواهی بر معلق شدن کل جریان زندگی این زنان و وارد شدن آنان به جهانی غیرواقعی است که در آن نه واقعیت تلخ می‌تواند پذیرفته شود و نه جایگزینی برای آن یافت می‌شود. احساس فشاری که بر این زنان از هر بار برگشت پیکر شهداء یا رسیدن خبری از آزادی باقیمانده اسراء و یا خبرهایی مانند این‌ها وارد می‌شود، نگفتنی و غیرقابل توصیف است

مدت زمان این تجربه تعلیق برای زنان و خانواده‌های مختلف، متفاوت است. میزان تجربه اجتماعی این زنان، میزان ارتباط آنان با محیط بیرون از خانه، وابستگی صرف به همسر و فرزند و برادر یا داشتن تعلقاتی دیگر؛ همه از عواملی هستند که بر طول دوره تعلیق اثر می‌گذارند. زنی مانند مریم کاظم‌زاده، در عرض چند دقیقه از تعلیق خارج می‌شود، پیکر شوهر را تحویل می‌گیرد و به خاک می‌سپارد و پس از شهادت او باز به جبهه برمی‌گردد (رئیس، ۱۳۸۳)؛ اما برای همه زنان ماجرا تا این حد غلبه‌کردنی نیست. خانواده‌ای مانند خانواده شهید خلعت‌بری سال‌های طولانی را در تعلیق می‌گذرانند و ما هرگز در نمی‌یابیم که تعلیق آنان پایان یافته یا نه ... و خانواده‌های دیگری هم هستند که مانند آنان ماه‌ها و سال‌هایی از عمر خود را با تجربه تعلیق زندگی روزمره می‌گذرانند.

۶. تجربه بازجای‌گیری در زندگی روزمره جنگی

اغلب زنان پس از گذشت مدتی از جنگ، به‌نحوی مجدداً جریان زندگی روزمره را بازمی‌یابند. بدیهی است که این زندگی دوباره، به دلیل وجود واقعیتی اجتماعی به نام جنگ، دارای تفاوت‌های اساسی با زندگی روزمره این زنان در دوران پیش از جنگ است، اما به‌هرحال زنان این قدرت را پیدا می‌کنند که فرآیندهای روزمره خود را از سر گرفته و به‌نحوی بر شرایط زندگی خود مدیریت کنند.

از جمله اتفاق‌هایی که در اثر این بازجای‌گیری مجدد در متن زندگی روزمره روی می‌دهد، ازدواج کردن تعدادی از دختران حاضر در صحنه جنگ است. تجربه زندگی در محیط جنگی این زنان را بیش از هرکسی

تجربه زنانه از جنگ ۱۰۵

به رزمندگان علاقمند و با آنان همدرد می‌کند. نتیجه این حس مشترک، ازدواج اغلب آنان با رزمندگان است. آنان اغلب پس از ازدواج نیز در صحنه جنگ باقی مانده و به وظایف خود ادامه می‌دهند (فاضل، ۱۳۸۴؛ گودرزینی، ۱۳۸۵). در اغلب موارد، تنها تجربه مادر شدن و بارداری است که اغلب آنان را روانه شهرهای امن‌تر کرده و از حضور در صحنه نبرد باز می‌دارد.

برای تعدادی از زنان نیز حاصل این فرآیند، بازجای‌گیری در میان نیروهای تدارکاتی و به اصطلاح خدمت در پشت جبهه است. تعداد زنانی که با نقش نیروی پشتیبانی یا ارائه‌دهنده کمک‌های پشت جبهه به یاری رزمندگان شتافته و گاهی در مناطق جنگی حضور می‌یافتند، به مراتب بیش از زنانی است که در قالب نقش‌های دیگر در نبرد حاضر شده‌اند. تعداد زیاد این زنان موجب می‌شود که در مناطق مختلف کشور، و از هر قشر و طبقه‌ای نیروی زن در میان آنان وجود داشته باشد. حتی زنان کهن‌سالی که به نظر می‌رسد توانایی گذشته را ندارند، در میان این زنان دیده می‌شوند. به عنوان مثال، زهرا محمودی یکی از این زنان است (رئیس، ۱۳۸۴). او سال‌ها مشغول رفت‌وآمد میان جبهه و تهران بوده تا به کارهایی مانند جمع‌آوری پول از بازار تهران و تهیه امکانات و دلگرمی دادن و حتی ایفای نقش مادری برای رزمندگان بپردازد. علاوه بر تعداد زیادی از زنان که مانند مثال فوق در شهر و مسجد محل خود به پشتیبانی از نیروهای رزمنده پرداختند، تعدادی از زنان نیز مانند امدادگران، پرستاران و ... در مناطق جنگی حاضر شده و با به خطر انداختن جان خود اقدام به انجام وظایف پشتیبانی کرده‌اند؛ مثلاً برخی از آنان مبادرت به سفر به جبهه‌ها و توزیع مواد غذایی و لباس و درعین حال روحیه دادن به رزمندگان می‌کردند، برخی از زنان جنگ‌زده‌ای بودند که منطقه جنگی را ترک نکرده و برای انجام هرکاری (از جمله نازل‌ترین کارها مانند تمیز کردن اتاق عمل، شستن لباس‌های رزمندگان و ملحفه‌های خونی بیمارستان، پختن غذا برای بیمارستان‌ها و رزمندگان و ...) در صحنه حاضر می‌شدند. اصولاً یکی از ویژگی‌های مشارکت زنان در جنگ، تجربه وسیعی است که آنان از انجام کارهای مختلف در جنگ پیدا کردند. مثلاً مریم کاظم‌زاده، تحصیل‌کرده خارج از کشور و زنی از خانواده مرفه است که به عنوان خبرنگار عازم جبهه‌ها شده بود، وی گاهی در آشپزخانه سیب‌زمینی پوست می‌کند، گاهی نیز به عنوان راننده رزمندگان آنان را به خط مقدم جبهه می‌رساند و در مواقعی نیز به دلیل نبودن نیروی کافی ناچار از تفتیش بدنی اسرای عراقی و حمل و نقل آنان بین جبهه و پایگاه اسرا شده است (رئیس، ۱۳۸۳). معصومه رامهرمزی که از امدادگران بیمارستان‌های آبادان است، مدتی را در آشپزخانه بیمارستان کار می‌کرده و شمسی سبحانی مسئولیت جداسازی گوشت و پوست و استخوان رزمندگان از بین لباس‌ها را بر

عهده گرفته تا زنان دیگری که لباس‌ها را می‌شویند با این صحنه‌ها مواجه نشوند. او آنقدر در رختشویخانه بیمارستان به فعالیت پرداخته که رئیس کادر پرستاری اطلاعی از امدادگر بودن وی نداشته و او را جزء نیروهای مردمی رختشویخانه محسوب می‌کرده است (جعفری، ۱۳۸۶).

بازگشت زنان دچار تعلیق شده به زندگی روزمره نیز یکی از انواع این بازجای‌گیری است. گاهی زنان فرزند یا شوهر از دست داده، مادران شهداء یا مفقودین جنگی، برای دلداری دادن به هم و نیز روحیه گرفتن از یکدیگر، مبادرت به تشکیل گروه‌های همیاری زنانه می‌کنند. آنان در قالب گروهی، مثلاً مادران با همسران شهیدای محل، به دل‌جویی و تسلی دادن به سایر زنانی می‌پردازند که ناگزیر از مواجه شدن با خبرهایی مانند شهادت، اسارت و مفقود یا مجروح شدن رزمندگان خود هستند. همین گروه‌ها باعث می‌شوند که التیام و بازگشت به زندگی طبیعی ساده‌تر ممکن شود. از خاطرات برخی از مادرانی که فرزندی در جبهه یا شهیدی داشته‌اند، چنین برمی‌آید که اغلب بخش‌های زندگی روزمره آنان در مراسم ختم سایر شهداء، دلداری دادن به مادران آنان و سر زدن به خانواده‌هایی که تازه فرزندی را از دست داده‌اند، طی می‌شده است. گاهی نیز عناصر دیگری در این زندگی روزمره دخیل می‌شوند، مثلاً این زنان قسمتی از وقت خود را در بیمارستان‌ها و سردخانه‌ها برای یافتن فرزندان مفقودالاثَر یا مفقودالجسد خویش می‌پردازند، در جلسات دعا و روضه شرکت می‌کنند، در کارهای عام‌المنفعه شرکت می‌کنند و به‌هرحال به نظر می‌رسد که باید به نقش گروه‌های زنانه در فرآیند بازجای‌گیری اشاره کرد. این گروه‌ها مانند همه گروه‌های دیگر زنانه از خاصیت هم‌زبانی زنانه (یا استفاده از زبان خاص زنان) برخوردارند و لذا توانسته‌اند در طی دوران جنگ سهم بزرگی در خارج شدن زنان خانواده رزمندگان از حالت تعلیق بازی کرده و بسیاری از آنان را به سمت جا افتادن دوباره در بستر زندگی روزمره هدایت کنند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جنگ را شاید بتوان از جمله تأثیرگذارترین پدیده‌ها بر زندگی روزمره دانست. تأثیر این پدیده را می‌توان در ادبیات اکثر کشورهای که با آن روبرو بوده‌اند، دید. این ادبیات در قالب‌های مختلفی مانند رمان، خاطره، شعر، نمایشنامه و سایر اشکال نمود پیدا می‌کند و همه این اشکال، گواهی بر میزان تأثیر زیادی هستند که جوامع مختلف از جنگ می‌پذیرند. حتی اگر جنگ به داخل مرزهای یک کشور هم کشیده نشود و فقط در جبهه‌های دور از محل سکونت مردمان حادث شود، باز تأثیر آن کم نخواهد بود، چه رسد به جنگی مانند

تجربه زنانه از جنگ ۱۰۷

جنگ ایران و عراق که گاهی حالت خانه به خانه و تن‌به‌تن پیدا کرد و عملاً بسیاری از مردم را از شهر و دیار و خانه و کاشانه‌شان آواره پناهگاه‌ها و اردوگاه‌های جنگ‌زدگان کرد.

این تأثیر بر گروه‌های اجتماعی مختلف متفاوت است. بدیهی است که هرچه فرد یا گروهی بیشتر در معرض حادثه باشد، تأثیر شدیدتر و مخرب‌تری را دریافت خواهد کرد، اما نفوذ و دامنه این پدیده تاحدی است که به‌هرحال هیچ قشری را آسوده و مانند دوران صلح باقی نمی‌گذارد. این مقاله به تأثیر خاص جنگ ایران و عراق بر زندگی روزمره زنان ایرانی پرداخته است. فرض ما این بوده که زنان از ابعاد مختلفی تحت تأثیر جنگ قرار می‌گیرند و این ابعاد به دلیل وضعیت خاص جنسیتی و موقعیت ویژه زنان، لزوماً با تجارب مردانه یکی نیست.

عده‌ای از زنان در این جنگ، خانه و کاشانه و عده‌ای اعضای خانواده و برخی نیز زندگی خود یا حداقل سلامتی‌شان را از دست داده‌اند. طبق خاطراتی که از زنان در جنگ هشت‌ساله ما برجای مانده، بسیاری از زنان در طول دوره جنگ با جنگ زیسته‌اند و آن را بسان یکی از بدیهی‌ترین عناصر زندگی روزمره از آن خود کرده و بدان عادت کرده‌اند، اگرچه عادت‌های سر اجبار و تحمیل و همواره دردناک بوده است. برای برخی از آنان، این مسأله موجب احساس ازجاکندگی از متن زندگی بوده، برخی روابط زندگی خانوادگی خود را در حال فروپاشی و تغییرات جدی دیده‌اند، برای برخی وقوع جنگ به معنای تغییرات وسیع و پردامنه‌ای بوده که در خویشتن زنانه خود احساس و ایجاد کرده‌اند، برخی تا نزدیکی دشمن پیش رفته و برخی طعم تلخ و خوارکننده تجاوز را چشیده‌اند و برخی تمام زندگی و احساس بودن در جهان را معلق یافته‌اند، اما نهایتاً اکثر این زنان به زندگی روزمره بازگشته‌اند... هرچند که زندگی روزمره پیش و پس از جنگ، برای آنها که از نزدیک شاهد این تجربه تاریخی تلخ بوده‌اند، تفاوت زیادی دارد. عناصر غیرقابل‌انکاری در زندگی این زنان دچار نقصان‌های جدی شده، گاهی روح و روان، گاهی اعضای خانواده و گاهی منزلت اجتماعی فرد چنان آسیب‌های جدی دیده‌اند که ترمیم آن فرصتی بیش از طول عمر یک فرد می‌طلبد، اما این زنان به‌هرحال با این اجبار ناگوار زیسته‌اند و تجربه زیسته بسیاری از آنان گواه اتکای به نفس، قدرت روحی و شجاعت‌های فراوانی است که برای بودن و نیز برای شروع دوباره زندگی روزمره به خرج داده‌اند.

منابع

براهنی، رضا (بی‌تا) تاریخ مذکر: رساله‌ای پیرامون علل تشتت فرهنگی در ایران، بی‌جا.
جعفری، گلستان (۱۳۸۶) از چنده‌لا تا جنگ: خاطرات شمسی سبحانی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

۱۰۸ پژوهش زنان، دوره ۵، شماره ۲، پاییز ۱۳۸۶

رئیس، رضا (۱۳۸۴) ستاره‌های بی‌نشان: مادر بزرگ (مجموعه خاطرات زنان در دفاع مقدس)، تهران: مؤسسه فرهنگی سما.

رئیس، رضا (۱۳۸۳) خبرنگار جنگی: خاطرات مریم کاظم زاده، تهران: انتشارات یاد بانو.

رامهرمزی، معصومه (۱۳۸۵) یکشنبه آخر: خاطرات معصومه رامهرمزی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

سرهنگی، مرتضی (۱۳۸۴) بانوی ماه (۶): خانه کوچک، زندگی بزرگ (گفتگو با پروین داعی‌پور، همسر سردار شهید حسن باقری)، تهران: میلاد نور.

سرهنگی، مرتضی و بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۸۴ الف) بانوی ماه (۲): مرتضی آینه زندگی‌ام بود (گفتگو با مریم امینی، همسر شهید سید مرتضی آوینی)، تهران: میلاد نور.

سرهنگی، مرتضی و بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۸۴ ب) بانوی ماه (۵): خرمنشهر، کو جهان‌آرا! (گفتگو با صغری اکبرنژاد، همسر سردار شهید سید محمد جهان‌آرا)، تهران: میلاد نور.

سرهنگی، مرتضی و گودرزیانی، احد (۱۳۸۵) بانوی ماه (۴): باغ انگور، باغ سیب، باغ آینه (گفتگو با صفیه مدرس، همسر سردار شهید مهدی باقری)، تهران: میلاد نور.

سلامتی، ناهید (۱۳۸۱) گل سیمین: خاطرات سهام طاقی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

طالش‌پور، فریبا (۱۳۸۶) پوتین‌های مریم: خاطرات مریم امجدی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

عباسی ولدی، محمدحسین (۱۳۸۴) افلاکیان زمین: شهناز حاجی شاه، تهران: نشر شاهد.

فاضل، سهراب (۱۳۸۴) از زبان صبر: خاطرات جمعی از همسران فرماندهان دفاع مقدس، تهران: مؤسسه نسیم حیات با همکاری صریر (وابسته به بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس).

فرجام‌فر، سهیلا (۱۳۸۶) کفش‌های سرگردان: خاطرات سهیلا فرجام‌فر، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

کاظمی، محسن (۱۳۸۶) خاطرات مرضیه حدیدچی (دیباغ)، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

گاردینر، مایکل (۱۳۸۱) تحلیل معمولی باختین، ترجمه یوسف ابازی، فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره ۲۰.

گودرزیانی، احد (۱۳۸۵) بانوی ماه (۱): نیمه پنهان یک اسطوره (گفتگو با ژایلا بدیهیان، همسر سردار شهید محمدابراهیم همت)، تهران: میلاد نور.

محمدی، لیلا (۱۳۸۶) دختران ا. پی. دی: خاطرات مینا کمایی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

مساوات (سیستانی)، اشرف‌السادات (۱۳۸۶) کنار رود خین: یادداشت‌های روزانه یک مادر، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

یاحسینی، سید قاسم (۱۳۸۵) یک دریا ستاره: خاطرات زهرا تعجب، همسر شهید مسعود (حبیب) خلعتی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

Barker, Chris (2003) "Cultural Study: Theory and Practice", London: Sage Publications.

Blyth, Ian and Sellers, Susan (2004) "Helene Cixous: Live Theory", London and New York, Continuum.

Castelnuovo, Shirley and Guthrie, Sharon (1998) "Feminism and the Female Body", London and New York, Lynne Reinner Publishers.

Elam, Diane (1994) "Feminism and Deconstruction", London and New York, Routledge.

Olesen, Virginia L. (2000) "Feminisms and Qualitative Research at the End of Millennium" in Denzin, Norman K. and Lincoln, Yvonna S, ed., Handbook of Qualitative Research, London, Sage.

"http://en.wikipedia.org/wiki/Helene_Cixous"

"<http://en.wikipedia.org/wiki/Herstory>"

"http://en.wikipedia.org/wiki/Historical_Method"

"<http://en.wikipedia.org/wiki/Snowball>"